

مشکلات رسوخ القاب در ذهن و جان کودکان من را به نام کوچک صدا کن!

گزارش

بچه‌ها، القاب نامناسب را باور می‌کنند

مارال، نگار، پرهام، مینا، باربد، فرهاد، لیلی، میلاد، سعید، مبینا و... هر کودک و نوجوانی یک اسم خاص دارد که همراه نام خانوادگی فقط مختص به او است، به همین دلیل روانشناسان می‌گویند وقتی می‌خواهید فرزندتان را صدا کنید حتماً او را به نام خودش صدا بزنید، نه لقب‌هایی که برای او انتخاب کرده‌اید؛ چون اگر با القاب نامناسب فرزندتان را صدا کنید، آنها به این یقین می‌رسند که همانی هستند که می‌شنوند. همان القابی که کم‌کم شخصیت فرزندتان را شما را از خود واقعی دور و به لقبی که به او داده‌اید، نزدیک می‌کند. یعنی آن‌ها باور می‌کنند دیگر همانی هستند که شما صدایش می‌کنید. اینگونه هويت واقعی فرزند شما از بین می‌رود و مدام با خود کلتجار می‌رود که بالاخره نام اصلی او چیست؛ اما این لقب‌ها چگونه هويت فرزند خردسال و نوجوان شما را از بین می‌برد؟



اکرم احمدی
روزنامه‌نگار

احمق

وقتی کودک خردسال یا نوجوان خود را با لقب احمق صدا می‌زنید، او را بی‌استعداد و کم‌هوش می‌خوانید. اگر این لقب را ادامه بدهید، فرزند شما کم‌کم به این باور می‌رسد که احمق است و هیچ چیزی یاد نمی‌گیرد و آرام آرام از دوستانش دور می‌شود، چون خودش را در حد دوستانش نمی‌داند و از شرکت در بازی‌های گروهی خودداری می‌کند. این کودک حس می‌کند هم‌سطح آنها نیست؛ چون شما مدام به او گفته‌اید احمق. احمق دیگر هويت اوست.

رئیس

بچه‌ها و نوجوانان نه رئیس هستند و نه برای این شغل توانایی دارند. پس بهتر است به آنها لقب رئیس ندهید. شاید معنای این کلمه اصلاً بد نباشد و قرار گرفتن آن در گروه القاب نامناسب کمی عجیب به نظر برسد، اما بار معنایی این کلمه باعث می‌شود تا کودک یا نوجوان شما کم‌کم به یک بچه غرور، ایرادگیر و مشکل‌ساز تبدیل شود. وقتی یک کودک را رئیس خانواده صدا می‌زنید به صورت زیرپوستی به او تلقین می‌کنید که همیشه باید رئیس باشد و حرف اول و آخر را او بزند. این کودکان کم‌کم به افرادی خودرأی و خودخواه تبدیل می‌شوند و اگر در مسیر زندگی چیزی به دلخواه آنها نباشد، دچار مشکل می‌شوند. روانشناسان توصیه می‌کنند در دوران کودکی و نوجوانی فرزندتان را القاب نامناسب صدا نزنید. شاید واژه رئیس بار معنایی منفی‌ای نداشته باشد، اما در مرور زمان تأثیر بدی روی فرزند شما می‌گذارد.

پرنس یا پرنسس

قبل از شکل گرفتن هويت کودک نباید به او القاب نامناسب بدهید. پرنس یا پرنسس لقب‌های بدی نیستند، اما می‌توانند تأثیر بدی به همراه داشته باشند. مثلاً اگر مدام به دخترتان بگویید شاهزاده خانم؛ او با این هويت بزرگ می‌شود و دیگر توقعاتی دارد که ممکن است برآورده کردن آن برای شما بسیار سخت باشد. دخترانی که با این تفکر بزرگ می‌شوند در پیدا کردن دوست و حتی زندگی زناشویی هم دچار مشکلات زیادی می‌شوند. این موضوع برای پسر بچه‌ها هم صدق می‌کند. چه کسی از یک پرنس انتظار درس خواندن و کار کردن دارد؟

نابغه

نابغه و باهوش لقب بسیار خوبی است، اما گاهی می‌تواند به جای ساختن هويت باعث تخریب هويت کودک شما شود.

یکی از آنها نام‌اش پرنسس و شاهزاده خانم یا گربه ملوس بابا صدا کرده‌اند. یکی از آنها را نابغه کوچک صدا می‌زدند، اما نام او پورا است. یکی از آنها نام‌اش مسعود است، اما او را از بچگی فرانکی یا شیبورچی - شخصیت‌های کارتون‌های خبیلی زور گو بودند - صدا می‌زنند. پریسا تاکنون دوبار از دواج کرده است. دلیل طلاق از همسر اول بی‌احترامی به خواسته‌های او و دلیل جدایی از همسر دوم علاوه بر بی‌احترامی و نادیده گرفتن او در زندگی است. پورا یا هنوز از دواج نکرده، چند ترم مانده تا لیسانس بگیرد و تاکنون چند شغل را امتحان کرده اما هنوز تصمیم نگرفته کدام را ادامه دهد. مسعود از همسرش جدا شده، یک پسر بچه سه ساله دارد و هر روز کنار دست‌اش روی صندلی مغازه‌اش می‌نشیند. پریسا، پورا یا مسعود در نوجوانی با القابی آشنا شدند که کم‌کم بخشی از هویت آنها شد؛ هویتی که خودشان هیچ نقشی در شکل گرفتن آن نداشتند و فقط دوست داشتن نام کوچک خودشان را بشنوند، نه لقبی گول زنده و مخرب.

کرديم، اما انگار من زندگي کردن را بلد نبودم. نمی‌دانم چرا اما با اینکه همسر من را خیلی دوست داشتم، اما با او خیلی بد رفتار می‌کردم. انگار زور گویی در خون من رخنه کرده بود. انگار وارد جان‌ام شده بود و بیرون هم نمی‌رفت. خودم از کارهایم پشیمان می‌شدم، اما مگر می‌شود دل یک نفر راه هزار بار شکست و هزار بار هم طلب بخشش کرد. همسر همیشه می‌گفت من فکر می‌کردم قدری زور و زور گویی تو مال بیرون از خانه است. اما من اصلاً رفتار درست را یاد نگرفته بودم. یعنی کسی به من یاد ندهاده بود که این قدری که به تو می‌گویم خیلی هم چیز خوبی نیست، اما دیگر فایده‌ای نداشت. همسر من خیلی خوبی بود. با اینکه تازه بچه‌دار شده بودیم اما او تقاضای طلاق داد و قاضی هم به دلیل ضرب و شتم و... حکم طلاق را صادر کرد. قدری من کار دستم داد و همسر من را که همه زندگی‌ام بود از دست دادم. پسر مسعود نگاهش به دهان پدر است. مسعود آهسته می‌گوید: «با خودم عهد کرده‌ام پسرم را فقط به نام کوچک‌اش صدا بزنم. نمی‌خواهم مثل من شوم. من که گناهی نداشتم، باید راهنمایی می‌شدم، اما حالا هم دیر نیست؛ جبران می‌کنم. نزد مشاور می‌روم و می‌خواهم خودم را تغییر دهم. همسر من قول داده اگر تغییر کنم دوباره برمی‌گردد. می‌خواهم فقط مسعود خالی باشم؛ مسعودی که به هیچکس زور نمی‌گوید.»



می‌گویند مسعود شیپورچی. همان شخصیت قلدر کارتون پسر شجاع که عاقبت خوبی هم نداشت. حالا که ۲۲ ساله هستم و یک پسر دارم هنوز به من همان لقبی را می‌دهند که در نوجوانی برای اولین بار صدایم کردند. مسعود کاسب است. یک سوپرمارکت کوچک در یکی از محلات تهران دارد. یک سال است از همسرش جدا شده و سه روز در هفته پسرش را می‌بیند. پسرش این سه روز را در مغازه پدر روی صندلی می‌نشیند و شب که می‌شود با او به خانه می‌رود. مسعود پسرش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «کار درستی نیست، اما به جان فرزندم قسم می‌خورم که من خودم راضی نبودم. فقط چون بچه ضعیف و لاغری بودم دوست داشتم بچه‌های محل من را در جمع خودشان راه بدهند. برای همین هر کاری می‌گفتم انجام می‌دادم. مثلاً در نوجوانی با چوب دنبال موتور می‌فتم چون آنها به من گفته بودند این کار را نکن؛ یا مثلاً در مدرسه یک بچه‌ای را نشان می‌کردند و می‌گفتند زنگ که خورد باید در کوچه او را جلوی همه بزنی. همه این کارها برای من سخت بود، اما می‌خواستم در گروه آن بچه‌های محل که فکر می‌کردم خیلی جمع خوبی هستند، جا بگیرم. کم‌کم آنها به من لقب دادند و لقب‌ها هم به خانه رسیدند و خواهر و برادر و حتی مادر و پدر هم مرا قلدر صدا می‌کردند. خواهرم به من می‌گفت شیپورچی و برادر من را فرانکی صدا می‌زد. من هم نوجوان بودم خوشم می‌آمد و کیف می‌کردم. فکر می‌کردم اینها نشانه قدرت و مردانگی است.» مسعود درس را رها کرد و هیچ وقت هم سراغ‌اش نرفت. چند سالی برای کار به دوی رفت و توانست با پس‌اندازش یک مغازه بخرد و برای خودش کاسبی راه بیندازد. او پنج سال پیش با دختر دایی‌اش ازدواج کرد: «از بچگی همدیگر را دوست داشتیم.

من قلدر محل نبودم

من نه شیپورچی بودم، نه فرانکی، نه آن بدمن فیلم‌های هالیوودی؛ من یک بچه ترسو بودم که می‌خواستم خودم را قوی نشان بدهم. نقشی که خودم انتخاب کردم و خانواده‌ام آن را ادامه دادند و من هم پذیرفتم: «هنوز هم به من

من اصلاً نابغه نبودم

داستان زندگی پورا خیلی کوتاه است. یعنی خودش می‌گوید کوتاه چون دلش نمی‌خواهد درباره روزهای عجیب زندگی‌اش حرف بزند: «من یک بچه معمولی بودم. اما مادرم طوری با من رفتار می‌کرد که همه فامیل و همسایه‌ها فکر می‌کردند من یا ادیسون هستم یا یک نسیبتی با گالیلو و نیوتن دارم؛ از بس که من را باهوش و تیزهوش و نابغه خطاب می‌کردند. من هم یک بچه معمولی بودم. فقط خیلی سؤال می‌پرسیدم و کنجکاو بودم، مادرم اما می‌گفت این بچه خیلی سرش می‌شود. اصلاً با همه بچه‌ها فرق می‌کند. می‌گفت سؤال‌هایی می‌پرسد که خیلی عجیب است؛ در صورتی که اصلاً عجیب نبود، فقط برای مادر من که سواد کمی داشت این سؤال‌ها عجیب به نظر می‌رسید.» پورا با سال‌ها در کودکی و نوجوانی با القاب نابغه، باهوش فامیل، خرگوش و... بزرگ شد، اما در واقعیت زندگی او هیچ نشانه‌ای از تیزهوش بودن‌اش نداشت: «من که گفتم اینها همه‌اش تلقین بود. فقط من را باد کرده بودند. اما ماد من بعد از کنکور خوابید. چون فکر می‌کردم خیلی تیزهوش هستم، درس نخواندم و به خودم اعتماد کردم. سال اول که قبول نشدم، سال دوم هم دانشگاه سراسری قبول نشدم و دانشگاه آزاد هم در یک شهرستان دور قبول شدم. سال سوم بالاخره دانشگاه آزاد تهران رشته روانشناسی قبول شدم که هنوز بعد از این همه سال چند ترم مانده تا لیسانس بگیرم. من کجا و نابغه کجا. من فقط یک طبل تو خالی بودم که با صداهای مادرم پر شده بود. من یک بچه معمولی بودم.»

من قلدر محل نبودم

من نه شیپورچی بودم، نه فرانکی، نه آن بدمن فیلم‌های هالیوودی؛ من یک بچه ترسو بودم که می‌خواستم خودم را قوی نشان بدهم. نقشی که خودم انتخاب کردم و خانواده‌ام آن را ادامه دادند و من هم پذیرفتم: «هنوز هم به من

رئیس دبیر خانه شورای ملی سالمندان مطرح کرد فرصت دولت جدید برای ساماندهی جمعیت سالمند

گزارش

رئیس دبیر خانه شورای ملی سالمندان گفت: «آخرین فرصت کشور برای ساماندهی زیرساخت‌ها و آمادگی همه‌جانبه به منظور تبعات سالمندی جمعیت مربوط به دو دولت پیش‌رو است و امیدواریم به صورت ویژه برنامه‌های این حوزه تبیین، پیگیری و اجرا شوند تا تبعات این مسأله به کمترین حد ممکن تقلیل یابد.» حسام‌الدین علامه اظهار کرد: «مسئولان باید در دو دولت پیش‌رو تدوین برنامه‌ای منسجم در حوزه سالمندی و جمعیت سالمند را در اولویت قرار دهد؛

چراکه ایجاد زیرساخت‌هایی که ۱۰ سال طول می‌کشد تا در کشور اجرایی شوند، نیازمند تدبیری جدی است و تنها در این صورت می‌توان امید داشت که کشور از بحران قطعی پیش‌رو نجات یابد.» وی بانک اطلاعات سالمندان را یکی از نیازهای زیرساختی خواند و افزود: «پرتال جامع اطلاع‌رسانی برای ثبت اطلاعات سالمندان و طبقه‌بندی آن‌ها که در مواقع بحران (شسیه دوره کرونا) بتوان به آن دسترسی پیدا کرد نیاز ضروری است.» وی تصریح کرد: «بحران صندوق‌های بازنشستگی و

متناسب‌سازی حقوق مستمری‌بگیران تحت پوشش سازمان‌های حمایتی با هزینه‌های واقعی سالمندان دومین چالش است؛ چرا که بیمه مراقبت طولانی نیازی جدی است؛ حدود ۴۰ درصد جامعه بازنشسته حقوق بگیر و ۲۰ درصد هم تحت پوشش سازمان‌های حمایتی هستند و در این میان ۴۰ درصد می‌مانند که باید برای آن‌ها چاره‌ای اندیشیده شود.» رئیس دبیرخانه شورای ملی سالمندان ادامه داد: «تربیت نیروی متخصص مورد نیاز سالمندان، توجه به بازنشستگی پلکانی برای استفاده از تجارت

بازنشستگان، ایجاد و تبدیل مراکز روزانه سالمندی به عنوان مراکز رفاهی، غربالگری جدی در خانه‌های بهداشت برای سالمندان و مهمتر از همه ایجاد محیط دوستدار سلامت از جمله مسائلی است که باید از این لحظه و امروز برای این جمعیت برنامه‌ریزی شود.» علامه تأکید کرد: «از آنجایی که تأمین زیرساخت‌های حوزه سالمندی ۱۰ سال به طول می‌انجامد، باید امروز موضوع سالمندی جمعیت به یکی از اولویت‌های برنامه‌ریزان و سیاستگذاران کشوری تبدیل شود.»